

درسنامه درس سوم (در امواج سند) فارسی ۲ پایه یازدهم نظری

تهیه و تدوین: امیدعلی شیخی کن کت - دبیر دبیرستان های شهرستان نورآباد لرستان

سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۳۹۹

اهداف کلی درس: ادبیات پایداری و مفاهیم آن را یاد بگیرد. / شکل و قالب دوبیتی های پیوسته یا چهارپاره را یاد بگیرد. / نکات زبانی و ادبی و فکری ابیات را درک کند.

شناسنامه درس:

قالب شعر: چهارپاره یا دوبیتی های پیوسته . (یک نوع قالب شعری است که از چند دوبیتی پیوسته و جدای از هم تشکیل شده که در هر دوبیتی جداگانه قافیه فقط در مصراع های زوج می آید. چهارپاره از زمان مشروطه به بعد در شعر فارسی رواج یافت و موضوعات اساسی آن: وطن و اجتماع و سیاست و ملی است. معروفترین چهارپاره سراین: فریدون مشیری، ملک الشعرای بهار، فریدون توللی، هوشنگ ابتهاج، فروغ فرخزاد و حمیدی شیرازی می باشند.

شکل هندسی چهارپاره:

+ _____
+ _____
**
* _____
* _____
**

شاعر: دکتر مهدی حمیدی شاعر دوره معاصر که در سال ۱۳۶۵ وفات یافت و آرامگاهش در حافظیه شیراز می باشد.
ادبیات پایداری: گونه ای از ادبیات است که در آن مقاومت و پایداری و رشادت و قهرمانی های یک سرزمین نمایش داده می شود.
موضوع کلی این شعر و پیام های اصلی آن: شرح حمله چنگیزخان مغول در زمان حکومت خوارزمشاهیان در قرن هفتم هجری به ایران است که ویرانی های زیادی به بار آورد. پیام کلی این شعر: ذکر دلآوری های سلطان جلالالدین خوارزمشاه در برابر حمله مغولان است. که با جسارت و غیرت خود تا لحظه مرگ در برابر دشمنان مقاومت و پایداری نمود و زن و فرزندان خود را هم فدای وطن کرد.

* دو بیت اول :

به مغرب، سینه مالان قرص خورشید نهان می گشت پشت کوهساران
فرومی ریخت گردی زعفران رنگ به روی نیزه ها و نیــزه داران

قلمرو فکری: ۱- خورشید هنگام غروب سینه خیز و به آرامی در پشت کوهها پنهان می شد.

۲- خورشید نور زرد رنگ خود را مانند گردی زعفران رنگ بر روی نیزه ها و سربازان نیزه به دست می پاشید.

مفهوم کلی دوبیتی: غروب خورشید و تصویر جنگی خونین و نابودی حکومت خوارزمشاهیان با توجه به کل شعر. / نشان از افول عظمتی دارد. هشدار می دهد و با فضا سازی مناسب اتفاقی ناگوار را خبر می دهد.

قلمرو زبانی: سینه مالان: سینه خیز (صفت فاعلی مرکب مرخم)، «ان» نشانه قید حالت ساز است / کوهساران: وندی کوه + سار («ان» نشانه اسم مکان) / فرو می ریخت: فعل پیشوندی / گرد: غبار، پودر (در اینجا نور زرد رنگ خورشید منظور است) / «ان» در نیزه داران بر جمع دلالت دارد. و نیزه دار: اسم مرکب است /

تعداد جملات بیت اول: یک جمله (قرص خورشیدنهمان می گشت: سه جزئی مسندی «نهاد: قرص خورشید+ مسند: نهمان + می گشت: فعل اسنادی) ***
نقش های فرعی در این بیت که از اجزای اصلی جمله حساب نمی شوند: ۱- به مغرب: متمم قیدی ۲- سینه مالان: قید حالت ۳- پشت کوهساران: متمم قیدی

تعداد جملات بیت دوم: یک جمله سه جزئی مفعولی (نهاد محذوف که همان قرص خورشید است + گردی زعفران رنگ: مفعول + فرومی ریخت: فعل) نقش های فرعی: به روی نیزه ها و نیزه داران: متمم قیدی + زعفران رنگ: صفت برای گردی که جزء مفعول حساب می شود + نیزه داران: معطوف به متمم که نیزه است. / به روی: حرف اضافه مرکب است. / نوع «ی» در گردی: نکره است: یک گرد /

قرص خورشید و پشت کوهساران و روی نیزه ها و روی نیزه داران: ترکیب اضافی هستند. / گردی زعفران رنگ: ترکیب وصفی / زعفران رنگ: ترکیب وصفی مقلوب (رنگ زعفرانی) یک واژه مرکب است. /

قلمرو ادبی: سینه خیز رفتن خورشید: تشخیص / قرص خورشید: اضافه تشبیهی / گرد زعفران رنگ: استعاره از نور خورشید / گردی زعفران رنگ: تشبیه (گردی همانند زعفران که رنگ در اینجا ادات تشبیه به معنی همانند) / تکرار: نیزه / روی نیزه ها: تشخیص /

* دو بیت دوم:

زهر سو بر سواری غلت می خورد تن سنگین اسبی تیر خورده
به زیر باره می نالیید از درد سوار زخم دار نیم مرده

قلمرو فکری: ۱- زهر طرف بدن سنگین اسب تیر خورده بر روی سوارکاری می افتاد

۲- سوار در حال مردن در زیر اسب از درد می نالیید.

مفهوم کلی: توصیف شدت میدان جنگ را نشان می دهد.

قلمرو زبانی: غلت می خوردن: غلتیدن و افتادن / سنگین: وزن زیاد / تیر خورده: وندی - مرکب (صفت مفعولی)، کسی که تیر خورده باشد، زخمی / باره: اسب / زخم دار: «زخم دارنده»: صفت مفعولی مرکب مرخم، کسی که زخم برداشته باشد، زخمی / نیم مرده: صفت وندی- مرکب، کسی که نیمه جان باشد) نه مرده و نه زنده) /

بیت اول: یک جمله (سه جزئی مفعولی: تن غلت می خورد.) است: تن سنگین اسبی تیر خورده زهر سو بر سواری غلت می خورد. (سه جزئی مفعولی) +

تن سنگین اسبی تیر خورده: گروه نهادی + زهر سو: متمم قیدی + بر سواری: متمم قیدی + غلت: مفعول + می خورد: فعل

نقش های فرعی: سنگین: صفت مضاف الیه برای اسبی + اسبی: مضاف الیه برای تن + تیر خورده: صفت برای اسبی

تعداد ترکیب ها: ۳ تا ۱- تن سنگین: ترکیب وصفی ۲- تن اسبی: ترکیب اضافی ۳- اسبی تیر خورده: ترکیب وصفی

بیت دوم: یک جمله (دو جزئی: سوار می نالیید) است. مثل بیت اولی مرتب شود.

قلمرو ادبی: سوار و تیر و اسب: تناسب / نالیید و درد و زخم: تناسب / واج آرای «س» «ر» /

دو بیت سوم:

نهمان می گشت روی روشن روز به زیر دامن شب در سیاهی
در آن تاریک شب می گشت پنهان فروغ خرگه خوارزمشاهی

قلمرو فکری: بیت اول: چهره روشن روز در پشت سیاهی شب کم کم پنهان می شد. (توصیف زوال حکومت خوارزمشاهیان با تصویرگری غروب خورشید در پشت کوه ها)

بیت دوم: در آن سیاهی شب، شکوه حکومت خوارزمشاهیان هم خاموش می‌شد و کم کم از میان می‌رفت. (توصیف زوال تدریجی حکومت خوارزمشاهیان را تصویر کرده است.)

قلمرو زبانی: پنهان / روی روشن روز: دو ترکیب ۱- روی روشن: ترکیب وصفی ۲- روی روز: ترکیب اضافی / زیر دامن شب: دو ترکیب: زیر دامن و دامن شب: هردو ترکیب اضافی هستند. / کل بیت اول: یک جمله سه جزئی با مسند (روی روشن روز: گروه نهادی) + (پنهان: مسند) + می‌گشت: فعل اسنادی / به زیر دامن شب و در سیاهی: هردو نقش متمم قیدی دارند. / فروغ: روشنائی / خرگه: خیمه بزرگ، سراپرده بزرگ / خوارزمشاهیان: نام یکی از حکومت‌های پادشاهی پس از فرمانروایی سلجوقیان در ایران / تاریک شب: ترکیب وصفی مقلوب (شب تاریک) / فروغ خرگه خوارزمشاهی: دو ترکیب اضافی و وصفی / کل بیت: یک جمله سه جزئی با مسند: نهاد: فروغ خرگه خوارزمشاهی + مسند: پنهان + فعل: می‌گشت. / در آن تاریک شب: متمم قیدی /

قلمرو ادبی: روی روشن روز: تشخیص / روز: مجاز از خورشید / دامن شب: تشخیص / روز، شب: تضاد / واج آرایبی: «ر» / فروغ خرگه خوارزمشاهی... پنهان می‌گشت: کنایه از نابودی تدریجی، از بین رفتن شکوه و عظمت / خرگه: مجاز از قدرت و شکوه و عظمت /

دو بیت چهارم:

به خون آلوده ایران کهن دید / به خوناب شفق در دامن شام
در آن دریای خون در قرص خورشید / غروب آفتاب خویشتن دید

قلمرو فکری: بیت اول: پادشاه خوارزمشاه، هنگام غروب آفتاب به سرخی آسمان نگاه کرد و با خود فکر کرد که چگونه ایران با عظمت در خون فرو خواهد رفت. (تأمل در شکست ایران، آینده‌نگری شکست حکومت ایران)

بیت دوم: پادشاه خوارزمشاه، هنگام غروب آفتاب و مشاهده کردن خونین بودن رنگ آسمان در آن لحظه غروب، نابودی خورشید عمر حکومت خود را هم می‌دید. (مشاهده کردن افول و نابودی تدریجی حکومت ایران آن زمان)

قلمرو زبانی: شفق: سرخی آسمان هنگام غروب خورشید / خوناب: سرخی غروب آفتاب در آسمان، تشت خون / کل بیت اول: یک جمله سه جزئی با مفعول: ۱- نهاد: محذوف (سلطان خوارزمشاه) ۲- مفعول: ایران کهن آلوده به خون (کهن آلوده به خون: یک ترکیب وصفی برای مفعول جمله یعنی ایران است). ۴- فعل: دید. / خون آلوده: وندی- مرکب / خوناب شفق، دامن شب: ترکیب اضافی هستند. / ایران کهن: ترکیب وصفی / دریای خون: ترکیب اضافی در اینجا یعنی غروب آفتاب / قرص: شکل خورشید، دایره بودن خورشید. / کل بیت دوم: یک جمله سه جزئی مفعولی (مثل بیت قبلی) /

قلمرو ادبی: خوناب شفق: اضافه تشبیهی / دامن شام: اضافه استعاری (تشخیص) / مصراع دوم بیت اول: کنایه از کشت و کشتار و نابودی / دریای خون: استعاره از سرخی غروب آفتاب، شفق / مصراع دوم بیت دوم: کنایه از نابودی / اغراق: در هر دو بیت / آفتاب خویشتن: اضافه تشبیهی / واج آرایبی: صامت «د» در بیت دوم /

دو بیت پنجم:

چه اندیشید آن دم، کس ندانست / که مژگانش به خون دیده تر شد
چو آتش در سپاه دشمن افتاد / ز آتش هم کمی سوزنده تر شد

قلمرو فکری: بیت اول: کسی نفهمید که سلطان خوارزمشاه در آن لحظه با خودش چه می‌اندیشید که از شدت اندوه با خون، مژه‌هایش را خیس کرد.

بیت دوم: سلطان محمد خوارزمشاه، مانند آتش حتی سوزنده تر از آن به سپاه مغولان حمله کرد. (جسارت و شجاعت در دفاع از وطن)

قلمرو زبانی: دم: نفس / دیده: چشم / «ش» در مژگانش: مضاف الیه (مژگان او) / چو: ادات تشبیه که در قلمرو زبانی حرف اضافه است. / فرق «تر» در دو بیت: «تر» در مصراع دوم بیت اول: به معنای خیس و نقش مسندی دارد اما در مصراع دوم بیت دوم: نشانه صفت برتر برای سوزنده است. / کل بیت اول: ۳ جمله است: جمله اول: او اندیشید (دوجزئی) + جمله دوم: کس ندانست (دو جزئی) (چه: قید) + آن دم: قید + جمله سوم: مژگانش: نهاد + تر: مسند + شد: فعل اسنادی / کل بیت دوم: ۲ جمله است. او در سپاه دشمن افتاد: سه جزئی متممی (افتاد در اینجا به معنی حمله کرد است و دو جزئی نمی‌سازد) + چو آتش: متمم قیدی / جمله دوم: او سوزنده تر از آتش شد: سه جزئی مسندی (مسند: سوزنده تر که وابسته متممی گرفته) / هم: قید / کمی: قید. /

قلمرو ادبی: دم: مجاز از لحظه / به خون دیده تر شدن: اشک، کنایه از به شدت گریستن، گریه دردناک / تشبیه: چو آتش تکرار: آتش / کل دو بیت: اغراق دارد.

دو بیت ششم:

در آن باران تیر و برق پولاد / میان شام رستاخیز می گشت
در آن دریای خون در دشت تاریک / به دنبال سر چنگیز می گشت

قلمرو فکری: بیت اول: سلطان جلاالدین خوارزمشاه، در میدان جنگی که تیرها مانند باران بر او می باریدند و شمشیرها می درخشیدند، که گویی صحنه آن نبرد مانند روز قیامت بود، می چرخید (بر شدت جنگ تأکید دارد).

بیت دوم: سلطان خوارزمشاه در آن میدان خونین نبرد و در میان انبوه کشته شدگان که مانند دریایی از خون شده بود به دنبال سر چنگیز خان مغول می گشت.

قلمرو زبانی: برق: درخشش / پولاد: فولاد / شام رستاخیز: یکی از نام های روز قیامت که در آن روز همه جا تاریک می شود و صور اسرافیل دمیده می شود. / نوع حرف «و» در مصراع اول بیت اول: حرف عطف / آن باران تیر: ۱- آن باران: ترکیب وصفی ۲- باران تیر: ترکیب اضافی / برق پولاد: ترکیب اضافی / میان شام رستاخیز: ۱- میان شام: ترکیب اضافی ۲- شام رستاخیز: ترکیب اضافی (چون رستاخیز صفت جانشین موصوف یعنی قیامت شده است و در اینجا اسم است. / بیت اول: یک جمله دو جزئی: نهاد: سلطان محمد خوارزمشاه + فعل: می گشت (به معنای می چرخید) / بقیه جمله متمم قیدی هستند. / برق پولاد: معطوف / تیر: مضاف الیه / پولاد: مضاف الیه / شام: مضاف الیه / رستاخیز: مضاف الیه / کل بیت دوم: یک جمله سه جزئی با متمم اسنادی: ۱- نهاد: سلطان محمد خوارزمشاه ۲- متمم اسنادی: به دنبال سر چنگیز ۳- فعل اسنادی: می گشت. / بقیه جمله: متمم قیدی / آن دریای خون: ۱- آن دریا: ترکیب وصفی ۲- دریای خون: ترکیب اضافی / دشت تاریک: ترکیب وصفی /

قلمرو ادبی: باران تیر: اضافه تشبیهی / پولاد: مجاز از شمشیر / شام رستاخیز: استعاره از میدان نبرد / برق پولاد: اضافه تشبیهی / دریای خون: اضافه تشبیهی / ترکیب دریای خون: در اینجا استعاره از میدان جنگ می باشد. / به دنبال سر کسی گشتن: کنایه از کشتن و نابود کردن. / تناسب: تیر و برق و پولاد / کل دو بیت: اغراق دارد. /

دو بیت هفتم:

بدان شمشیر تیز عافیت سوز / در آن انبوه، کار مرگ می کرد
ولی چندان که برگ از شاخه می ریخت / دو چندان می شکفت و برگ می کرد

قلمرو فکری: بیت اول: سلطان جلاالدین خوارزمشاه، با آن شمشیر تیز و کشنده اش در میان آن انبوهی جمعیت کار مرگ را انجام می داد. (بر شجاعت و دلآوری سلطان محمد تأکید دارد).

بیت دوم: اما هرچقدر از سربازان مغولی را می کشت باز بر تعداد آن ها افزوده می شد. (بر زیادی تعداد سپاهیان دشمن تأکید دارد).

قلمرو زبانی: عافیت: تندرستی / عافیت سوز: برنده و کشنده (صفت فاعلی مرکب مرخم) / بدان: با آن («د» در بدان، صامت میانجی بین «ب» و «ان» است. / انبوه: ازدحام و شلوغی / کل بیت اول: یک جمله چهار جزئی با مفعول (کار مرگ) و متمم (در آن انبوه) می باشد. / بدان شمشیر تیز عافیت سوز: گروه متمم قیدی / آن شمشیر تیز عافیت سوز: آن شمشیر (ترکیب وصفی) + شمشیر تیز: (ترکیب وصفی) + شمشیر عافیت سوز (ترکیب وصفی) / آن انبوه: ترکیب وصفی / کار مرگ: ترکیب اضافی / کل بیت دوم: سه جمله است. / برگ می ریخت: دو جزئی / شاخه می شکفت: دوجزئی / برگ می کرد: دو جزئی (می کرد: به معنای روییدن) (برگ می رویید) / نوع «و» در بیت دوم: حرف ربط هم پایه ساز است. / ولی: حرف ربط هم پایه ساز / دو چندان: بر مفهوم کثرت و زیادی دلالت دارد. /

قلمرو ادبی: کار مرگ کردن: کنایه از کشتن / برگ از شاخه ریختن: کنایه از کشتن زیاد سربازان / برگ: استعاره از سربازان مغول / شاخه: استعاره از سپاه مغول / دو چندان می شکفت و برگ می کرد: کنایه از زیادی سپاه دشمن / تناسب: برگ، شاخه، می شکفت / تکرار: چندان، برگ /

دو بیت هشتم:

میان موج می رقصید در آب به رقص مرگ، اخترهای انبوه
به رود سند می غلتید بر هم ز امواج گران کوه از پی کوه

قلمرو فکری: بیت اول: در میان آن امواج آب، سربازان کشته شده مانند تصویر ستارگان در آب می رقصیدند. (بر تعداد زیاد کشته شدگان دلالت دارد. و نیز توصیف شدت جریان آب) (در این بیت تصویر زیبایی از نمایان شدن ستارگان در آب که رقصانند با سربازان کشته شده که روی امواج آب در حرکتند گویی که با موج دریا می رقصند و بالا و پایین می روند).

بیت دوم: در میان رودخانه سند سربازان کشته شده زیادی روی هم می غلتیدند و جریان آب مانند کوهی آنها را جابجا می کرد. یعنی جریان آب آن ها را با خود می برد. (تأکید بر تعداد زیاد کشته شدگان دارد).

قلمرو زبانی: اختر: ستاره / سند: نام رودی بزرگ در کنار کوه هیمالیا و از میان دو کشور هند و افغانستان عبور کرده و سرانجام به دریای عمان می ریزد. نام دیگر آن جیحون است. / گران: سهمناک و ترسناک، سنگین، عظیم، صفت برای امواج / کل بیت اول: یک جمله دو جزئی (اخترهای انبوه می رقصید) / بقیه نقش ها: نقش قیدی و متمم قیدی دارند. / کل بیت دوم: یک جمله دو جزئی (کوه از پی کوه می غلتید. / از پی کوه: وابسته متممی برای کوه است و باهم نقش گروه نهادی دارند) / بقیه نقش ها: متمم قیدی هستند. / ترکیب های اضافی: میان موج- رقص مرگ - رود سند- پی کوه / ترکیب های وصفی: اخترهای انبوه - امواج گران /

قلمرو ادبی: رقصیدن اختر: تشخیص / رقص مرگ: اضافه استعاری / اخترهای انبوه: استعاره از سربازان کشته شده / میان موج رقصیدن: در اینجا کنایه از جابجا شدن اجساد کشته شدگان / کوه: استعاره از سپاه ایران که مانند کوه کشته می شدند و روی هم می افتادند / امواج گران: استعاره از حمله /

دو بیت نهم:

خروشان، ژرف، بی پهنا، کف آلود دل شب می درید و پیش می رفت
از این سد روان، در دیده شاه ز هر موجی هزاران نیش می رفت

قلمرو فکری: بیت اول: رود سند در حالی که می خروشید و بسیار عمیق و وسیع و کف آلود بود دل شب را می شکافت و به راهش ادامه می داد. (توصیف شدت جریان آب رود سند).

بیت دوم: سلطان محمد خوارزمشاه هم با نگاه کردن جریان آب، آزرده خاطر می شد و بسیار ناراحت بود. در اینجا آب درذیاء مانع فرار پادشاه و خانواده اش می شد به این خاطر آزرده خاطر بود.

قلمرو زبانی: خروشان: صداکنان، خروشنده، نوع «ان» در خروشان بر حالت دلالت دارد و نشانه جمع نیست. صفت فاعلی است (خروش+ان) / ژرف: عمیق / بی پهنا: طولانی (واژه وندی) / کف آلود: صفت مرکب مرخم (کف آلوده) / دریدن: پاره کردن (بن ماضی: درید، بن مضارع: در) / سد: مانع حرکت چیزی یا آب / دیده: چشم / شاه: منظور سلطان جلالالدین خوارزمشاه آخرین بازمانده سلسله خوارزمشاهیان در قرن هفتم هجری که با حمله مغولان منقرض شدند. / نیش: آزار و اذیت، مانع انجام کار / نوع «ان» در هزاران بر جمع دلالت دارد. هزارها / کل بیت اول: دو جمله / تمام کلمات مصراع اول بیت اول: قید حالت برای رود سند هستند / کل بیت دوم: یک جمله سه جزئی متممی (نیش موج در دیده شاه می رفت) / بقیه نقش ها: متمم قیدی و قید هستند. / دل شب: سیاهی شب، تاریکی شب (یک ترکیب اضافی است).

قلمرو ادبی: خروشان، ژرف، بی پهنا، کف آلود: تنسیق الصفات (چند صفت متوالی را به رود نسبت داده است). / دل شب: اضافه استعاری و تشخیص / دل شب دریدن: کنایه از فرو رفتن در تاریکی / سد روان: استعاره از رود سند و در اینجا آرایه پارادوکس یا همان متناقض نما هم دارد زیرا سد نمی تواند روان باشد. / دیده: مجاز از چشم / نیش در دیده رفتن: کنایه از آزار دیدن / مصراع دوم بیت دوم تشبیه: موج مانند نیش بود. /

دو بیت دهم:

ز رخسارش فرومی ریخت اشکی بنای زندگی بر آب می دید
در آن سیماب گون امواج لرزان خیال تازه ای در خواب می دید

قلمرو فکری: بیت اول: سلطان خوارزمشاه، به شدت گریه می کرد و زندگی اش را نابود شده می دید. (احساس نابودی و تمام شدن)

بیت دوم: سلطان ، در میان امواج لرزان دریای سند، ناگهان فکر تازه ای به ذهنش رسید.

قلمرو زبانی: رخسار: چهره / فرو می ریخت: فعل پیشوندی / بنا: اساس / سیماب: جیوه / گون: مانند / سیماب گون: مانند جیوه / نوع «ان» در لرزان: بر حالت دلات می کند و صفت فاعلی است: لرز+ ان / کل بیت اول: دو جمله است. ۱- جمله اول: سه جزیی مفعولی (سلطان اشکی را فرو می ریخت) / ۲- جمله دوم: سه جزیی مفعولی: پادشاه بنای زندگی را بر آب می دید. / برآب می دید: گروه فعلی است.

قلمرو ادبی: بنای زندگی: اضافه تشبیهی / بنای چیزی را بر آب دیدن: کنایه از ناپایداری / سیماب گون امواج لرزان: تشبیه (امواج لرزان مانند جیوه) / خیال: مجاز از فکر و اندیشه و نقشه / خیال تازه در خواب دیدن: کنایه فکر تازه و اندیشه نو و نقشه کشیدن /

دو بیت یازدهم:

شبی آمد که می باید فدا کرد

به راه مملکت فرزند و زن را

به پیش دشمنان استاد و جنگید

رهاند از بند اهریمن، وطن را

قلمرو فکری: بیت اول: اکنون شبی فرا رسیده است که باید در راه وطن، زن و فرزندان را قربانی کنیم. (عشق به وطن، فداکاری در راه وطن)

بیت دوم: ودر برابر این دشمنان ایستادگی کرد و کشور را از دست شیطان صفتان نجات داد. (وطن دوستی، عشق به وطن)

قلمرو زبانی: می باید: باید: قید تاکید(در اینجا در جایگاه نهاد جمله دوم می باشد). / مملکت: کشور / شیوه بیان: بلاغی، چون جابجایی اجزای جمله صورت گرفته / استاد: مخفف ایستاد، مقاومت کردن / رهاند: فعل گذرا شده رهید که بن مضارع آن «ره» می باشد، نجات داد ، آزاد کرد. / بند: زنجیر، اسارت / اهریمن: شیطان / شیوه بیان بلاغی دارد/ کل بیت اول: دو جمله است. / کل بیت دوم: سه جمله است. /

قلمرو ادبی: فرزند، زن: تناسب / اهریمن: استعاره از دشمن بداندیش، در اینجا استعاره از مغولان و چنگیزخان / در مقابل کسی ایستادن: کنایه از مقاومت کردن. /

دو بیت دوازدهم:

شبی را تا شبی با لشکری خُرد

ز تن ها سر، ز سرها خُود افکند

چو لشکر گرد بر گردش گرفتند

چو کِشتی، بادپا در رُود افکند

قلمرو فکری: بیت اول: جلال الدین یک شبانه روز همراه یاران اندک خود تعداد زیادی از سربازان مغول را کُشت. (توصیف رشادت و پایداری سلطان خوارزمشاه).

بیت دوم: وقتی که سپاه بی شمار دشمن، اطراف آن ها را محاصره کردند ، سلطان جلال الدین اسبش را به دریا انداخت و از راه دریا فرار کرد. (توصیه به گریز هنگام ناچاری و نزول زیاد بلا ها ، توصیه به دنبال بهترین راه و چاره گشتن)

قلمرو زبانی: شبی را تا شبی: یک شبانه روز/ خُرد: کوچک / خُود: کلاه خود، کلاه فلزی جنگی / گرد: اطراف / «ش» در گردش: نقش مضاف الیه یعنی گرد او / بادپا: اسب، صفت جانشین اسم) بادپا به لحاظ تند و سریع و چالاک بودن صفت اسب است.، یک واژه مرکب است: باد+ پا / فرق «چو» در بیت دوم: «چو» اول: حرف ربط وابسته ساز اما در مصراع دوم: ادات تشبیه که متمم می سازد و حرف اضافه است. / نوع «را» در شبی را تا شبی: رای زائده است و نقشی ایجاد نمی کند. / کل بیت اول: دو جمله ۱- جمله اول: سلطان خوارزمشاه سرها را از تن ها افکند (حذف فعل به قرینه لفظی صورت گرفته) ۲- جمله دوم: سلطان خوارزمشاه خُود را از سرها افکند. / شبی را تا شبی: قید / با لشکری خُرد: متمم قیدی / کل بیت دوم: دو جمله ۱- جمله اول: لشکر: نهاد+ گردبرگردش: مفعول + گرفتند: فعل / جمله دوم: او: نهاد+ بادپا: مفعول + در رود: متمم+ افکند: فعل / چو کِشتی: متمم قیدی

قلمرو ادبی: سر، خود ، لشکر: تناسب / تن، سر: تناسب / تکرار: شب، سر / واج آرایه: صامت «ش» / از سر خُود افکندن: کنایه از جدا کردن سر از تن / تشبیه: چو کِشتی / بادپا: کنایه از اسب /

دو بیت سیزدهم:

چو بگذشت، از پس آن جنگ دشوار / از آن دریای بی پایاب، آسان
به فرزندان و یاران گفت چنگیز / که گر فرزند باید، باید این سان

قلمرو فکری: بیت اول: وقتی که جلال الدین از آن جنگ سخت خود را نجات داد و به آسانی از آن رود عمیق گذشت. بیت دوم: چنگیز خان به یاران و فرزندان خود گفت: اگر وجود فرزند لازم است باید آن فرزند اینگونه دلاور باشد.

قلمرو زبانی: چو: هنگامی که / گذشتن: عبور کردن / بی پایاب: عمیق / پایاب: جای کم عمق که راه عبور از آب باشد. / چنگیز: پادشاه خونخوار سرزمین تاتارستان یا همان مغولستان امروزی که در قرن هفتم هجری به ایران حمله کرد و وحشیانه ترین قتل عام بشری را در طول تاریخ ثبت کرد و نصف سرزمین ایران را با خاک یکسان نمود. / سان: مانند، گونه / گر: اگر: حرف شرط از حروف ربط وابسته ساز / کل بیت اول: یک جمله / کل بیت دوم سه جمله است: جمله اول گفت / جمله دوم: اگر فرزند باید (فرزند داشته باشید) + جمله سوم: باید این سان باشید

قلمرو ادبی: دشوار، آسان: تضاد / تشبیه در مصراع دوم بیت دوم: این سان /

دو بیت چهاردهم:

به پاس هر وجب خاکی از این ملک / چه بسیار است، آن سرها که رفته
ز مستی بر سر هر قطعه زین خاک / خدا داند چه افسرها که رفته

قلمرو فکری: بیت اول: برای حفظ و پاسداری از هر وجب از این خاک وطن، چه انسانهای بزرگ و دلاوری کشته شده اند. (عشق به وطن، جانبازی در راه وطن، ایثار در راه وطن) بیت دوم: به خاطر عشق به این آب و خاک و پاسداری از هر بخش این سرزمین، خدا می‌داند که چه انسانهای بزرگی جان خود را فدا کرده اند. (عشق به وطن، جانبازی در راه وطن)

چند نمونه قرابت معنایی با این دو بیت پایانی:

| | |
|------------------------------------|-------------------------------------|
| همیشه در دلم، حماسه وطن | شراره می‌زند، به جان اهرمن |
| تو را به لوح عشق، به دل نوشته‌ام | تو را به خون خویش، به جان سرشته‌ام |
| جان و تن من باد فدای وطن من | آری به فدای وطنم جان و تن من |
| با واژه پاینده وطن در جریان است | گر قطره خونی ست روان در بدن من |
| هنوز کوچک‌خان‌ها، هنوز کلنل‌هاست | در این زوایا از ساغر وطن سرمست |
| هیچ ابرقدرتکی مرد تسخیرش نیست | زن اگر تهمینه، مرد اگر تهمتن است |
| سعدیا «حب وطن» گرچه حدیثی است صحیح | نتوان مُرد به سختی که من اینجا زادم |
| چو ایران نباشد تن من مباد | بدین بوم و بر زنده یک تن مباد |
| اگر سر به سر تن به کشتن دهیم | از آن به که کشور به دشمن دهیم |

قلمرو زبانی: به پاس: به خاطر / مُلک: سرزمین، وطن / ز مستی: عشق و علاقه (در اینجا) / افسر: تاج، کلاه پادشاهی / چه بسیار است: قید کثرت به نشانه زیادی به معنی فراوان و زیاد برای سرها / کل بیت اول: دو جمله: ۱- سرها چه بسیار است (سه جزیی مسندی) ۲- آن سرها رفته اند (در گذشته اند) / مصراع اول: همگی نقش متمم قیدی دارند. کل بیت دوم: دو جمله است. /

قلمرو ادبی: وجب: مجاز از مقدار کم / سر: مجاز از سرباز دلاور / رفته: کنایه از درگذشته / افسر: مجاز از سربازان و سرداران / خاک: مجاز از سرزمین ایران / سر رفتن: کنایه از کشته شدن / سر، هر: جناس اختلافی (ناهمسان) /

کارگاه متن پژوهی

عمیق: ژرف

نابودکننده: عاقبت‌سوز

قلمرو زبانی: ۱) اسب: بادپا، باره

۲) یک کلمه می تواند نقش های گوناگونی را در جملات مختلف بگیرد. و یک کلمه نقش ثابتی را در جملات مختلف به خود نمی گیرد. مثل: بهار:

۱- بهار در راه است... نقش نهاد گرفته است.

۲- من بهار را دوست دارم... نقش مفعولی گرفته است.

۳- بهترین فصل بهار است نقش مسندی گرفته است.

۴- در بهار، طبیعت سرسبز می شود... نقش متمم قیدی گرفته است.

۵- من پاییز و بهار را دوست دارم... نقش معطوف گرفته است.

۶- فصل رنگارنگی طبیعت، بهار، از راه رسید... نقش بدل گرفته است.

۷- او بهار به تهران می رود... نقش قیدی گرفته است.

اگر دقت کرده باشید، کلمه « بهار » در هر جمله یک نقش جدید اسمی گرفته است. اما در جمله آخر نقش گروه قیدی گرفته که قیدها زمان و مکان و جنس و نوع و کمیت و کیفیت را نشان می دهند. در جمله آخر قید زمان را نشان داده است.

قیدها در بیت نهم و دهم: آن دم / هم / کمی

قلمرو ادبی: ۱) بیت هشتم: استعاره از سرخی شفق هنگام غروب / بیت دوازدهم: استعاره از میدان جنگ

۲) بنای زندگی: اضافه تشبیهی / بنای چیزی را بر آب دیدن: کنایه از ناپایداری / سیماب گون امواج لرزان: تشبیه (امواج لرزان مانند جیوه) / خیال: مجاز از فکر و اندیشه و نقشه / خیال تازه در خواب دیدن: کنایه فکر تازه و اندیشه نو و نقشه کشیدن /

۳) چهارپاره یا دوبیتی های پیوسته . (یک نوع قالب شعری است که از چند دوبیتی پیوسته و جدای از هم تشکیل شده که در هر دوبیتی جداگانه قافیه فقط در مصراع های زوج می آید. چهارپاره از زمان مشروطه به بعد در شعر فارسی رواج یافت و موضوعات اساسی آن: وطن و اجتماع و سیاست و ملی است. معروفترین چهارپاره سراین: فریدون مشیری، ملک الشعرای بهار، فریدون توللی، هوشنگ ابتهاج، فروغ فرخزاد و حمیدی شیرازی می باشند.

شکل هندسی چهارپاره:

+ _____
+ _____
**
* _____
* _____
**

قلمرو فکری:

۱) فروپاشی فرمانروایی خوارزمشاهیان نزدیک بود.

۲) سلطان محمد خوارزمشاه را توصیف می کند که اندوهگین، دلاور و جنگجو بود. و با رشادت به سپاه دشمن حمله ور شد.

۳) جانفشانی و ایثار و فداکاری و جانبازی در راه میهن

۴) زیاد بودن سپاه دشمن که هرچه از آن ها کشته می شد باز تعداد زیادی جای آن ها را می گرفتند. و تمامی نداشتند.

کنج حکمت صفحه ۳۳

« چو سرو باش »

حکیمی را پرسیدند: «چندین درخت نامور که خدای عزّ و جلّ آفریده است و برومند هیچ یک را آزاد نخوانده اند؛ مگر سرو را که ثمره ای ندارد. در این چه حکمت است؟ گفت: هر درختی را ثمره ای معین است که به وقتی معلوم، به وجود آن تازه آید و گاهی به عدم آن پژمرده شود و سرو را هیچ از این نیست و همه وقتی خوش است و این است صفت آزادگان.

قلمرو زبانی: حکیمی را پرسیدند: «را» به معنای از / نامور: نامدار، مشهور / عزّ و جلّ: عزیز است و بزرگ و ارجمند (جمله معترضه) / برومند: دارای میوه (بر: میوه) / ثمره: بر، میوه/ معین: مشخص / به وجود آن تازه آید: با وجود آن طراوت و شادابی می گیرد/ عدم: نبود / حکمت: تدبیر/ وقتی معلوم: زمانی

مشخص برای هر چیز و هر کاری / پژمرده شود: از بین برود و بی میوه شود و خراب شود. / اجزای جمله دوم: خدا چندین درخت نامور و برومند آفریده است: سه جزئی مفعولی / چندین درخت نامور و برومند: سه ترکیب وصفی ۱- درخت نامور ۲- درخت برومند ۳- چندین درخت / جمله آخر: صفت آزادگان این است: سه جزئی مسندی /

قلمرو ادبی: وجود، عدم، تضاد/ تشخیص: صفت آزادگی را به سرو نسبت داده /

به آنچه می گذرد دل منه که دجله بسی پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد

قلمرو فکری بیت اول: به آنچه پایدار نیست دل بسته نشو؛ زیرا آب رود دجله روزهای زیادی پس از مرگ خلیفه در بغداد جاری خواهد ماند و جریان دارد (یعنی ما همه فانی هستیم و زندگی بعد از ما هنوز جریان دارد).
چند نمونه قرابت معنایی با بیت اول :

| | |
|------------------------------------|--|
| دل به این پیرزن عشوه گر دهر مَبَند | کاین عروسی است که در عقد بسی داماد است |
| چنینست کردار چرخ بلند | به دستی کلاه و به دیگر کمند |
| چو شادان نشیند کسی با کلاه | ز خم کمندش ریاید ز گاه |
| جهان را نمایش چو کردار نیست | بدو دل سپردن سزاوار نیست |
| در طبع جهان اگر وفائی بودی | نوبت به تو خود نیامدی از دگران |
| جهان اگر شکر آرد بدست چپ سوی تو | بدست راست درون ، بیگمان تبر دارد |

قلمرو زبانی: که: زیرا / بسی: بسیار / دجله: نام یکی از رودهایی است که در کشور عراق جاری است. / منه: فعل نهی / کل بیت: ۳ جمله است. /
قلمرو ادبی: دل نهادن: کنایه از علاقمند شدن، دلبستگی /

گَرَت ز دست برآید، چو نخل باش کریم وَرَت ز دست نیاید، چو سرو باش آزاد

قلمرو فکری: اگر توانایی اش را داری، مانند درخت نخل بخشنده باشد و اگر توانایی اش را نداری، مانند سرو تهی دستِ آزاده باش. (توصیه به بخشندگی و آزادگی دارد.) (بخشندگی و آزادگی)
چند نمونه قرابت معنایی با بیت دوم:

| | |
|------------------------------------|-----------------------------------|
| ای سرو پای بسته به آزادگی مناز | آزاده من که از هر دو جهان آزادم |
| غلام همت آنم که زیر چرخ کبود | ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است |
| سر به آزادگی از خلق بر آرم چون سرو | گر دهد دست که دامن ز جهان برچینم |
| زیر بارند درختان که تعلق دارند | ای خوشا سرو که از بند غم آزاد آمد |
| بپای خویش نیفکنده روشنی هرگز | اگر چه کار چراغ است نور بخشیدن |
| به گیتی ز بخشش بود مرد به | تو گر گنج داری ببخش و مَینه |
| بر ارزانیان گنج بسته مدار | ببخشای بر مرد پرهیزکار |

قلمرو زبانی: گرت: اگر تو؛ جهش ضمیر (اگر از دست تو) / ورت: و اگر جهش ضمیر (اگر از دست تو) / نخل: درخت خرما / کریم: بخشنده / برآید: فعل پیشوندی / باش: فعل امر / نیاید: نمی آید: فعل منفی مضارع اخباری / کل بیت: ۴ جمله است.

قلمرو ادبی: دست: مجاز از توان و نیرو / چو نخل: تشبیه / واج آرایه: «د» و «ر» / نخل، سرو: تناسب / تکرار: دست / تلمیح به حدیث حضرت امام حسین(ع): اگر دین ندارید لااقل در دنیا آزاده باشید. (ان لم یکن لکم دین فکونوا أحراراً فی دُنْیاکم) /

**** گلستان سعدی:** در هفت باب مربوط به قرن هفتم هجری، در آداب تعلیم و تربیت به شیوه تعلیمی. به نثر مسجع و موزون

***** پایان درس سوم *****

امید علی شیخی کن کت

دبیر ادبیات فارسی / دبیرستان های شهرستان نور آباد لرستان

آبان ماه ۱۳۹۹ خورشیدی

امیدعلی شیخی کنکرت / نور آباد لرستان